# الشخص الاعتباری ج 2

- مقدمه چهارم نظریات حول نسبت شخص طبیعی (نماینده) با شخص اعتباری
  - نظریه اول: وکالت
    - تعریف وکالت
      - در لغت:ایکال عمل ما إلی الآخر
      - تعریف مختار: تسلیط الشخص غیره علی معاملة من عقد أو ایقاع أو ما هو من شؤونهما کالقبض و الإقباض کأن یوکل شخصا فی بیع داره أو قبض الثمن له
        - وجه رجحان این تعریف
          - وکالت به معنای سلب اختیار نیست که از لفظ تفویض فهمیده میشود بلکه واگذاری اختیار به دیگری بهمراه حفظ آن برای موکل است
          - وکالت اسم عقد نیست بلکه مفاد عقد است
          - حقیقت وکالت با نیابت که شخصی بدل دیگری میشود متفاوت است
          - اعطاء ولایت نیست
          - تنزیل فعل وکیل به جای فعل موکل نیست وجدانا
      - نکته: اختصاص وکالت به حیات محل تأمل و اشکال است
    - تصور وکالت در مدیر شخص اعتباری به دو شکل است
      - یک) مدیر وکیل از ناحیه خود شرکت است
      - دو) وکیل از جانب شرکا است
    - اشکالات بر نظریه وکالت
      - اشکالات مشترکه
        - اشکال اول: وکیل مدت دارد ولی مدیریت تا زمان تعیین مدیر بعدی استمرار دارد
          - جواب: استمرار مسئولیت مدیر شرکت به دو شکل است
            - شکل اول: وکالت این شخص باقی و مستمر است تا زمان انتخاب مدیر جدید و این استمرار ناشی از سه جهت است
              - أ) موسسه وکالت را به مدیر اعطا کرده است برای مدت خاص، اما تا زمانیکه مدیر جدید تعیین نشود، مدیریت شخص سابق مستمر است
              - ب) بعد از پایان یافتن مدیریت مدیر ،سابق و عدم تعیین مدیر جدید مؤسسه این اجازه را به مدیر سابق میدهد
              - ج) قانون این چنین اجازه‌ای را به مدیر سابق میدهد که تا زمان انتخاب مدیر جدید امور به دستش باشد؛ مانند مواردی که فقها در مورد عزل وکیل میگویند که شرعا وکالتش باقی است تا زمانیکه خبر عزل وکیل به او برسد
            - شکل دوم: اگر چه وکالت او پایان یافته است ولی مسئولیتش باقی است اگرچه عنوان وکالت بر او صدق نکند
              - اشکال: اگر وکالت مدیر پس از پایان دوران مدیریت باقی نیست پس منصب مدیریت قبل و بعد از این وکالت

                اگر مدیر منصب دیگری غیر از وکالت دارد پس قبول وکالت در سایر مراحل به طور قطعی ممکن نیست
                - جواب: در وقت حاضر به دنبال بحث در اشکالات وارده بر نظریه وکالت از جهت استمرار مسئولیت مدیر بعد از انقضاء مدت مسئولیتش هستیم؛ همانگونه که نائب اول رئیس جمهور این امکان را دارد که در بعض موارد برخی وظایف قانونی رئیس جمهوری را بدون اینکه رئیس جمهور باشد انجام دهد، مسئولیت مدیر هم مستمر است بدون اینکه عنوان وکیل بر آن صدق نماید.
        - اشکال دوم: وکیل اگر خلاف قاعده عمل کند، وکالتش باطل است در صورتی که آن مدیر هنوز بر کارش باقی خواهد بود اگرچه مدیر مؤاخذه میشود و خسارت از او دریافت میشود
          - جواب مختصر: وکالت بر اصل محقق شده نه بر جزئیات؛ جزئیات طبق قانون تنظیم میشود
            - اشکال ثبوتی: وکالت با گستره اختیارات مدیر منافات دارد
              - جواب: این امکان برای مؤسسه‌ای که اختیارات گسترده‌ای به مدیر داده هست که دایره اختیارات را بسیار بیشتر کند و بگوید که شخص اعتباری یا همان موسسه متعهد اقدامات مدیر است حتی اگر مدیر خلاف مصلحت مؤسسه اقدام نماید؛ قانون نیز فعالیتهای مدیران را محدود نمیسازد بل که اصل وکالت آنها را نسبت به مؤسسات میپذیرد
            - اشکال اثباتی: در واقع و خارج چنین مدیری که بیش از حد معمول اختیارات دارد، دیگر وکیل نامیده نمیشود
              - جواب: این اشکال خدشه‌ای به اصل نظریه وارد نمیسازد بلکه نهایتا میتوان عدم امکان نسبت دادن این نظریه به قانونگذاران ثابت میشود
        - اشکال سوم: اشتباهات و تخلفات مدیر موجب مؤاخذه شرکت میشود ولی اشتباه وکیل موجب مؤاخذه موکل نمیشود پس مدیر و وکیل یکی نیستند
          - جواب: این اشکال طبق نظریه‌ای است که میگوید موکل همه امور را به وکیل تفویض کرده و خودش مسئولیتی ندارد اما طبق سایر نظریات موکل هم مؤاخذه خواهد شد
      - اشکالات خاصه
        - اشکالات بر تصور اول مدیر وکیل شرکت باشد نه وکیل اعضا
          - اشکال اول: فقدان اهلیت شرکت در تصرف؛ شرکت اصیل نیست، ادراک و شعور ندارد. موکل اموری را که خودش میتواند انجام دهد به وکیل میسپارد و اکنون فرض این است که شخص اعتباری توان انجام بسیاری از امور را ندارد
            - جواب
              - جواب نقضی: مدیران اشخاص اعتباری برای اشخاص اعتباری وکیل میگیرند تا از منافع شرکت دفاع کند و به نوعی استئجار شخصی برای دفاع از شرکت است اگرچه ظاهرا وکالت .نامیده میشود

                همچنین هیچ تفاوتی بین این وکالت با سایروکالات دیده نمیشود و وکیلی که مدیر شرکت برای دفاع میگیرد، در حقیقت وکیل شخص نیست بلکه وکیل شرکت است
                - اشکال: بحث در مورد این نیست که ،اولا مدیر انتخاب شود بعد وکیل بلکه بحث در مورد انتخاب خود مدیر است که چگونه شرکتی که دارای شعور نیست میتواند کسی را به عنوان وکیل خود انتخاب نماید
              - جواب حلی
                - جواب اول: اگر شرکت که شخص اعتباری است را مانند شخص طبیعی میدانیم که مالکیت و ذمه مالی دارد پس حتما میتواند برای خود وکیل هم معین کند؛ مانند جایی که کسی فضولتا چیزی را به خود میفروشد صرفا اعتبارات جابجا میشوند و در حقیقت عوض و معوضی جابجا نمیشود
                  - مناقشه در جواب: شرکت یا همان شخص اعتباری اراده‌ای از خودش ندارد
                - جواب دوم: اراده شرکت در اراده جمعیتی است که آن را تشکیل داده است
                  - مناقشه در جواب: وکیل حدوثا و بقاءا تابع اراده موکل است ولی مدیر حدوثا تابع است ولی بقاءا خودش تصمیم میگیرد و کسی دخالت نمیکند
                - جواب سوم: اراده ضرورت ندارد چون حاکم برای محجورین که اراده‌ای ندارند وکیل انتخاب میکند
          - اشکال دوم: عدم تحقق شخص اعتباری بدون نماینده؛ تا زمانی که شخص ،طبیعی و حقیقی وجود نداشته باشد وکالت معنا ندارد
            - جواب: تقدم دوگونه است
              - تقدم رتبی: که در محل بحث محقق شده است
              - تقدم زمانی: دلیلی بر اشتراط تقدم زمانی نیست، همزمان هم امکان دارد
        - اشکالات بر تصور دوم مدیر وکیل اعضاء باشد
          - اشکال اول: انتخاب مدیر باید با انتخاب همه اعضاء باشد نه رأی اکثریت در حالیکه در حال حاضر با رأی أکثریت است ضمن اینکه قابلیت عزل باید برای هر کدام از شرکاء باشد در حالیکه چنین نیست
            - جواب: نفوذ تصرفات مدیر در امور اقلیت به چند وجه تصور میشود
              - 1) همه شرکا وکالت شخص معین را با واسطه اغلبیت پذیرفته‌اند اگرچه نظراتی مخالف با او داشته باشند
              - 2) تصرفات وکیل از باب وکالت برای اقلیت نیست بلکه از باب اذن لاحق است
              - 3) قانون وکیل منتخب اغلب را وکیل همه میداند مانند بیعت عده‌ای از اهل حل و عقد و رؤسای قبال که بیعت همگانی شمرده میشد
                - مشروعیت قانون با حکم فقیه اثبات میشود
          - اشکال دوم: وکالت با وفات یا اسباب حجر از بین میرود ولی موت اثری در مدیریت ندارد
            - جواب
              - اولا: زوال وکالت با موت، امر مسلم بهی نیست
              - ،ثانیا: برفرض موت بعض شرکا قانون و عقلا، تصرفات وکیل را در حق .ورثه نافذ میدانند

                اما بر فرض موت همه شرکا، دگر مدیریتی باقی نمیماند و لازم است .که شرکای جدیدی تعیین شوند
          - اشکال سوم: شرکا قدرتی در تصرفات مدیر ندارند در حالیکه وکالت زمانی صحیح است که موکل بتواند مباشرة هم تصرفاتی انجام دهند
            - جواب: موکل ذاتا باید صلاحیت داشته باشد نه اینکه حتما بالفعل هم امکانش را داشته باشد، مانند نگهبان که صاحب خانه هم میتواند نگهبانی دهد ولی به شخص دیگر میسپارد
          - اشکال چهارم: وقتی شرکا مالک اموال شرکت نیستند بلکه نفس شرکت مالک است پس معنی ندارد که شرکا برای شرکت وکیلی بگیرند چون انتخاب وکیل برای شرکت از جانب شرکا مانند انتخاب وکیل از جانب اجنبی برای اجنبی است